

درس ششم : نی نامه

قالب : مثنوی

کتاب: مثنوی معنوی

شاعر : مولانا جلال الدین بلخی

نوع ادبی: ادبیات غنایی

محتوا : عرفانی

وزن: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

۱- بشنو این نی چون شکایت می کند از جداییها حکایت می کند

قلمرو زبانی: چون = آن گاه که ، زمانیکه (قید) / جدایی = جدایی انسان از عالم معنا / حکایت ، شکایت = مفعول

قلمرو ادبی: « نی » = استعاره از مولانا و نماد انسان آگاه و آشنا با عالم معنا / حکایت ، شکایت = جناس

قلمرو فکری: از این نی بشنو که چگونه از فراق سخن می گوید و از جدایی ها و ایام هجران شکایت می کند.

۲- کز نیستان تا مرا بریده اند در نفیرم مرد و زن نالیده اند

قلمرو زبانی: نیستان = نیزار در اینجا عالم معنا / تا = از وقتی که / نفیر= فریاد و زاری به آواز بلند /

بریده اند ، نالیده اند= ماضی نقلی (وجود « ب » بر سر فعل ماضی از مختصات سبکی است

قلمرو ادبی: نیستان= استعاره از عالم معنا / مرد و زن = مجاز از همه هستی یا همه انسان ها

قلمرو فکری: از همان روزی که مرا از نیستان (عالم معنا) جدا کرده اند، همه ی مخلوقات خدا همراه من از درد فراق نالیده اند.

۳- سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق

قلمرو زبانی: سینه = انسان سینه سوخته و درد عشق کشیده و جدایی دیده / شرحه شرحه = پاره پاره

شرحه = گوشتی که از درازا بریده باشند / شرح = باز کردن ، توضیح دادن / فراق = دوری / اشتیاق = میل

قلب به دیدار محبوب؛ در این مصراع، کشش روح انسان خداجو در راه شناخت پروردگار و ادراک حقیقت هستی.

قلمرو ادبی: «سینه» = مجاز از انسان آگاه و عاشق، سینه سوخته

قلمرو فکری: برای بیان درد اشتیاق، شنونده ای می خواهیم که دوری از حق را ادراک کرده باشد و دلش از درد و داغ فراق سوخته باشد (حال عاشق را فقط عاشق درک می کند).

۴- هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

قلمرو زبانی: کاو = مخفف «که او» / وصل = رسیدن / روزگار = دوتلفظی (روزگار، روزگار) / ماند = فعل اسنادی در معنی شد

قلمرو ادبی: دور، وصل = تضاد / جناس = اصل، وصل / تلمیح = به حدیث: کُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَىٰ أَصْلِهِ و «تلمیح به آیه «إِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»

قلمرو فکری: هرکس از اصل و مبدأ خویش دور افتاده باشد، ناچار روزی به آنجا برمیگردد (بازگشت به اصل)

۵- من به هر جمعیتی نالان شدم جفت بد حالان و خوش حالان شدم

قلمرو زبانی: نالان = صفت فاعلی (بن مضارع «نال» + علامت صفت فاعلی «ان») / جفت = همدم / بد حالان = کسانی که سیر و سلوک آنها به سوی حق، کند است / خوش حالان = رهروان راه حق که از سیر و سلوک به سوی حق شادمان هستند. / «ان» در نالان پسوند صفت ساز / «ان» در خوش حالان و بد حالان = علامت جمع

قلمرو ادبی: خوش حالان و بد حالان = مجاز از همه مردم، تضاد

قلمرو فکری: من برای اینکه همدم و هم رازی پیدا کنم و درد فراق را با او در میان بگذارم، در میان هر جمعیتی حاضر شدم. چه آنهایی که در راه شناخت خدا کُند هستند و چه آنهایی که حالات قلبی عالی و شکوهمند دارند. (انعطاف پذیری عارف)

۶- هر کسی از ظنّ خود شد یار من از درون من نجست اسرار من

قلمرو زبانی: ظنّ = گمان، پندار / اسرار = رازها

قلمرو ادبی : تمثیل / تکرار «من»

قلمرو فکری: هر کسی در حد فهم و ادراک خود با من همراه و یار شد اما حقیقتِ حال مرا درک نکرد.
(شناخت هر کس به اندازه ظرفیت وجودی اوست)

۷- سرّ من از نالهٔ من دور نیست لیک چشم و گوش را آن نور نیست

قلمرو زبانی: نیست در مصراع اول = فعل اسنادی ، در مصراع دوم = فعل غیر اسنادی (=وجود ندارد) /
لیک = اما = حرف پیوند هم پایه ساز

قلمرو ادبی: جناس = دور ، نور / نیست و نیست = جناس همسان (بنابر این در این بیت ذوقافیتین هست)
به بیتی که دو قافیه دارد ذوقافیتین گفته می شود. / مجاز = چشم و گوش = مجاز از کل حواس /

/ نور = استعاره از معرفت و بصیرت / تناسب = چشم و گوش / واج آرای « ن »

قلمرو فکری: اسرار من در ناله های من نهفته است اما با چشم و گوش و حواس ظاهری نمیتوان به
حقیقت این ناله و اسرار درون پی برد. (ناتوانی حواس مادی از درک معنویت)

۸- تن ز جان و جان ز تن مستور نیست لیک کس را دید جان دستور نیست

قلمرو زبانی: مستور = پوشیده ، پنهان / دید = دیدن « مصدر مرخم » / دستور = اجازه / را = حرف اضافه
به معنی « برای » / نقش دستوری جان = در بیت به ترتیب متمم ، نهاد و مضاف الیه می باشد

قلمرو ادبی: تکرار = جان / عکس = تن ز جان و جان ز تن / جناس = دستور و مستور

قلمرو فکری: گر چه جان ، تن را ادراک می کند و تن از جان آگاهی دارد و هیچ یک از دیگری پوشیده
نیست اما توانایی دیدن جان به هیچ چشمی داده نشده است.

۹- آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد ، نیست باد

قلمرو زبانی: بانگ = فریاد / نای = نی / نیست باد = جریان هوا نیست / نیست باد = نابود باد « بشود » /
باد = فعل دعایی / کاندر = که اندر (کاربرد اندر به جای در)

قلمرو ادبی: تشبیه = بانگ نای به آتش / استعاره = « نای » استعاره از « مولانا یا انسان آگاه به عالم معنا است / استعاره = « آتش » در مصراع دوم استعاره از عشق / « آتش » در مصراع اول = نماد سوزندگی و تاثیر گذاری / نیست باد ، نیست باد = جناس همسان (بیت ذوقافیتین است)

قلمرو فکری: صدایی که از این نای برمیخیزد، آتش عشق است و باد و هوا نیست. هر کس این آتش عشق در وجودش راه نیافته است، امیدوارم نابود شود.

۱۰- آتش عشق است کاندِر نی فتاد جوشش عشق است کاندِر می فتاد

قلمرو زبانی: کاندِر = که اندر = در / فتاد = افتاد

قلمرو ادبی: آتش عشق = تشبیه (عشق مانند آتش است) / استعاره = جوشش عشق / جناس = می ، نی / حسن تعلیل = دلیل جوشیدن می را جوشش عشق بیان می کند

قلمرو فکری: سوز و گداز آتش عشق است که ناله ی نی را اثر گذار کرده و هر جوشش و شوری که در شراب ایجاد می شود نیز از اثر عشق است. (عشق عامل هر حرکتی در جهان است).

۱۱- نی، حریف هر که از یاری برید پرده هایش پرده های ما درید

قلمرو زبانی: حریف = همدم ، هم صحبت / هر که = هر انسان عاشق / یار = معشوق / برید = جدا شد / « پرده » اول = نغمه ، نوا / پرده دوم = حجاب و پوشش / پرده دریدن = راز را آشکار کردن .

قلمرو ادبی: تشخیص = نی همدم کسی باشد / پرده دریدن = کنایه از رسوا کردن - کنایه از افشای راز / جناس همسان (تام) = پرده ، پرده / بریدن از کسی = کنایه از جدایی

قلمرو فکری: نی با کسانی که از محبوب خود جدا مانده اند همراه و همدم است و نوا های آن سبب فاش شدن راز های عاشقان می گردد.

۱۲- همچو نی زهری و تریاقی که دید؟ همچو نی دمساز و مشتاقی که دید؟

قلمرو زبانی: تریاق = پادزهر ، ضد زهر / دمساز = مونس ، همراز ، درد آشنا

قلمرو ادبی: پارادوکس (تناقض) = اینکه نی هم زهر باشد و هم پادزهر/تضاد = زهر و تریاق/تشبیه = همچون نی / هر دو مصراع استفهام انکاری است.

قلمرو فکری: نی هم زهر است و هم پاد زهر ، در عین درد آفرینی ، درمان بخش نیز هست. (به ظرفیت وجودی افراد بستگی دارد) آیا تا کنون کسی همدم و مشتاقی مانند نی دیده است؟

۱۳- نی حدیث راه پر خون میکند قصه های عشق مجنون میکند

قلمرو زبانی: حدیث = سخن / راه پر خون = راه عشق

قلمرو ادبی: تشخیص = نی سخن بگوید / استعاره = «راه پر خون» استعاره از عشق / تلمیح = داستان لیلی و مجنون

قلمرو فکری: نی، داستان راه خونین عشق را بیان می کند و از قصه های عشق عاشقانی چون مجنون سخن به میان می آورد.

۱۴- محرم این هوش جز بیهوش نیست مر زبان را مشتری جز گوش نیست

قلمرو زبانی: محرم = راز دار ، معتمد، همدم / هوش = عشق / بی هوش = عاشق / مر = از حروف تأکید است که در متن های قدیمی همراه « را » می آید. / را = فک اضافه « مشتری زبان » /

نکته: هر گاه « را » میان مضاف و مضاف الیه بیاید ؛ فک اضافه است.

قلمرو ادبی: پارادوکس (تناقض) = بی هوش محرم هوش باشد / « زبان » = مجاز از سخن / جناس = گوش ، هوش / تشخیص = گوش مشتری زبان باشد / اسلوب معادل = مصراع دوم مثالی برای مصراع اول است / هوش = مجازا عشق و اسرار آن / کنایه = بی هوش عاشق واقعی (کسی که از عشق و حقیقت بی هوش و سرمست است)

قلمرو فکری: حقیقت عشق را هر کسی درک نمی کند ؛ تنها عاشق (بی هوش) محرم است ، همان گونه که « گوش» برای ادراک سخنان زبان، ابزاری مناسب است.

۱۵- در غم ما روزها بیگانه شد روزها با سوزها همراه شد

قلمرو زبانی: بی گاه شدن = روزهای زندگی سپری شد ، بی وقت ، به پایان رسیدن

قلمرو ادبی: جناس = روز ، سوز / روزها بی گاه شد = کنایه از سپری شدن زندگی / روزها = مجاز از عمر

قلمرو فکری: روزها و ایام عمر من با سوز و گداز عشق محبوب به شب رسید و روزگارمان با غم و اندوه به پایان رسید.

۱۶- روزها گر رفت، گو رو، باک نیست تو بمان، ای آن که جز تو پاک نیست

قلمرو زبانی: بیت هفت جمله دارد: روزها گر رفت، گو، رو، باک نیست، تو بمان؛ ای آنکه، جز تو پاک

نیست / ای آن که = منادا و شبه جمله / مرجع ضمیر تو: معشوق ، خدا .

قلمرو ادبی: تشخیص = به روزها بگو / رفتن روزه = تشخیص / جناس = پاک ، باک / تضاد = رو ، بمان / روزها = مجاز از عمر

قلمرو فکری: اگر این روزهای پُرسوز سپری شد و عُمر گذشت اهمیتی ندارد. اما تو ای معشوق ازلی که هیچکس چون تو پاک و مُنزه نیست، امیدوارم عنایات و الطاف تو همواره متوجه ما باشد.

(پیام: آرزوی جاودانگی عشق الهی)

۱۷- هر که جز ماهی ، ز آبش سیر شد هر که بی روزی است، روزش دیر شد

قلمرو زبانی: بی روزی = بی نوا ، درویش / سیر شدن = بی میل شدن / روزش دیر شد = خسته شد

قلمرو ادبی: ماهی = استعاره از عاشق / آب = استعاره از عشق و معرفت الهی / جناس = سیر ، دیر / روزش دیر شد = کنایه از خسته شدن.

قلمرو فکری: تنها ماهی دریای حق (عاشق) است که از غوطه خوردن در آب عشق و معرفت سیر نمی شود. هر کس از عشق بی بهره باشد ، ملول و خسته می شود. (روزگارش تباه و بیهوده می شود.)

پایان ناپذیر بودن اشتیاق عاشق)

۱۸- در نیابد حال پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید، والسلام

قلمرو زبانی : پخته = انسان عاشق و واصل ، نقش مضاف الیه / خام = انسان بی تجربه در راه عشق و نهاد / والسلام = شبه جمله

قلمرو ادبی : تضاد = پخته ، خام / پخته = کنایه از عاشق و عارف واصل ، / خام = کنایه از انسان بی بهره از عشق / کوتاه کردن سخن = کنایه از سخن نگفتن و سکوت / هیچ = ایهام ۱- اصلاً (قید) ۲- هیچ (صفت پیشین خام)

قلمرو فکری : کسی که عاشق نباشد حال عارف و انسان کامل را درک نمیکنند. پس سخن را کوتاه کنم و به پایان می رسانم.

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱- معنای واژه « دستور » را در بیت های زیر مشخص کنید.

الف) چه نیکو گفت با جمشید دستور که با نادان نه شیون باد و نه سور **دستور = وزیر**

ب) اگر ایدون که دستور باشد کنون بگویم سخن پیشت ای رهنمون **دستور = فرمان ، اجازه**

۲- نقش دستوری گروه های اسمی مشخص شده در بیت را بنویسید.

هر کسی از ظن خود شد یارمن از درون من نجست اسرار من **یارمن = مسند // اسرار من = مفعول**

قلمرو ادبی

۱- بیت های زیر را از نظر کاربرد آرایه « جناس تام » (همسان) بررسی کنید:

الف) آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد

مصراع اول : « نیست باد » یعنی « جریان هوا » نیست

مصراع دوم : « نیست باد» یعنی « نابود بشود»

ب) نی، حریف هر که از یاری برید پرده هایش پرده های ما درید

« پرده اول» = نوا و آهنگ // پرده « دوم» = ستر، حجاب

۲- در کدام بیت درس، شاعر از « اسلوب معادله » بهره گرفته است؟ دلیل خود را بنویسید.

بیت ۱۴ ، چون مصراع دوم یک مثال عینی است برای مصراع اول که یک موضوع ذهنی را بیان می کند

قلمرو فکری

۱- مقصود مولوی ، از « نی» و « نیستان» چیست؟

نی = مولوی ، انسان آگاه و عارف نیستان = عالم معنا، جوار خداوندی

۲- کدام بیت، به این سخن مشهور: « کلّ شئی یرجع الی اصله» (هر چیزی سرانجام به اصل خود باز

می گردد) اشاره دارد ؟ بیت چهارم

۳- حافظ، در هر یک از بیت های زیر، بر چه مفهومی تأکید دارد؟ بیت های معادل این مفاهیم را از متن

درس بیابید.

الف) در ره عشق نشد کس به یقین محرم راز هر کسی بر حسب فکر گمانی دارد بیت ششم

مفهوم: شناخت هر کس به اندازه ظرفیت وجودی اوست.

معنی: بی گمان کسی در طریق عشق به مبدأ هستی واقف اسرار نگشت؛ هر رهروی بر اندازه اندیشه و

دریافت خود از عشق و معرفت تصویری دارد.

ب) زمانه گر بزند آتشم به خرمن عمر بگو بسوز که بر من به برگ کاهی نیست بیت شانزدهم

معنی: اگر روزگار خرمن زندگانی مرا به آتش کشد ، بگذار بسوزد که نزد من این حیات دو روزه از پر

کاهی بی ارزش تر است) مفهوم: بی ارزش بودن عمر در برابر عشق واقعی و آرزوی جاودانگی عشق الهی

۴- هر یک از مفاهیم جدول زیر ، از کدام بیت درس دریافت می شود؟

مفهوم	شماره بیت
دشوار و پر خطر بودن راه عشق	سیزدهم
ناتوانی حواس مادی از درک معنویت	هفتم
اشتقاقِ پایان ناپذیر عاشق	هفدهم
نقش ظرفیت وجودی افراد در تأثیرپذیری از عشق	ششم
عشق عامل هر حرکتی در جهان است	دهم

گنج حکمت آفتابِ جمالِ حق

پادشاهی به درویشی گفت که مرا آن لحظه که تو را به

قلمرو زبانی: مرا آن لحظه یاد کن = « را » = حرف اضافه ، به معنی « از » / تجلی = آشکار شدن ، جلوه کردن. نمودار شدن / قُرب = نزدیکی ، متضاد « بُعد » / حضرت = پیشگاه الهی / تاب: درخشش ، نور / بر من زند = بتابد / مرا از خود یاد نیاید = از خود یادم نمی آید. « م » = مضاف الیه / مستغرق = آنکه سخت سرگرم امری و مساله ای است. در اصطلاح عرفانی ، اینکه عارف خویشتن خویش را فراموش نماید و محو جمال معشوق گردد و به هر چه نگردد او را ببیند و در حقیقت به مقام فنا دست یابد.

قلمرو ادبی: تشبیه = آفتاب جمال (اضافه تشبیهی) / کنایه = دامن کسی را گرفتن = متوسل شدن

قلمرو فکری: پادشاهی به عارفی گفت: وقتی به مقام قرب الهی رسیدی به یادمن هم باش. رویش گفت: در آن لحظه من وجودم خودم را فراموش میکنم چگونه از تو یاد کنم؟ اما وقتی خداوند بنده ای را مورد لطف و عنایت خود قرار دهد، هر که به او متوسل شود و از او حاجتی طلب کند بدون آنکه آن شخصی که مورد لطف و عنایت الهی قرار گرفته چیزی بگوید، خدا حاجت آن شخص را برآورده میکند.